



علوم انسانی رایج، در اندیشه امام راحل و مقام معظم رهبری، با نقدهای جدی روبه‌رو شده است.
ابتنای علوم انسانی رایج بر مبانی مادی، تهی بودن علوم انسانی متداول از ارزش و اخلاق و ناکارآمدی و نسخ برخی نظریه‌های آن در کشور مبدأ، برخی نقدهای مقام معظم رهبری بر علوم انسانی موجود است. آنچه ما در این نوشتار به دنبال آنیم، واکاوی نقدهایی است که بر علوم انسانی متداول وارد است، منتها پیش از هر چیز باید به عنوان مبادی تصویره بحث، معنای علم و علوم انسانی روشن شود.

۱- مبادی تصویری بحث

۱-۱- مفهوم‌شناسی علم

واژه علم، معنای مختلفی دارد که مشخص نبودن هر یک از این معانی، ابهامات و اشکالاتی را در مباحث علمی باعث شده است. گفتنی است هم‌کنون آنچه در دانشگاه‌ها از واژه «علم» غالباً مقصود است، مجموعه قضایای کلی و حقیقی است که در سایه فرضیه‌ها و تئوری‌ها تولید می‌شود، توان پیش‌بینی را دارد و از راه تجربه حسی نه از راه برهان عقلی یا نقل، قابل تأیید، اثبات یا ابطال است (Science).

نقد: منحصr کردن واژه «علم» به علوم تجربی تا آنجا که به نامگذاری و جعل اصطلاح مربوط باشد، جای بحث و مناقشه ندارد ولی روشن است که این اصطلاح از رویکرد پوزیتیویستی تأثیر پذیرفته است و مبتنی بر دیدگاه خاص معرفت‌شناسختی پوزیتیویست‌هاست که دایره معرفت یقینی و شناخت واقعی انسان را به امور حسی و تجربی محدود می‌نندارند و اندیشیدن در ماورای آنها را لغو و بی‌حاصل قلمداد می‌کنند.

۱-۲- مفهوم‌شناسی علوم انسانی

علوم انسانی، معنای متعددی دارد. تعاریف ارائه شده برخی با نگاه پسینی و برخی با نگاه پیشینی است. در نگاه پسینی که ناظر به علوم انسانی موجود و محقق است، ۲ معنا از رواج بیشتری برخوردار است.

۱-۲-۱-۱- معنای عام علوم انسانی

برخی علوم انسانی را در مقابل علوم طبیعی، مهندسی و پزشکی گرفته و آن را شامل علوم عقلی، شهودی، نقلی و علوم انسانی تجربی می‌دانند. بر این اساس، علومی مانند فلسفه،الهیات،حقوق، اخلاق، زبان و ادبیات و… نیز از علوم انسانی شمرده می‌شوند.

۱-۲-۲-۱- معنای خاص علوم انسانی

گاهی علوم تجربی به علوم طبیعی و انسانی تقسیم می‌شود. علوم طبیعی در پی کشف قوانین و روابط پدیده‌های طبیعی و عام و علوم انسانی به دنبال کشف قوانین و روابط در حوزه رفتارهای ویژه آدمی است. طبق این تعریف، علوم انسانی رایج با انسان‌شناسی تجربی مترادف است، موضوعش انسان متعارفی است که در دسترس تجربه و آزمون قرار دارد و مانند طبیعت‌شناسی تجربی، ویژگی‌هایی مانند تکرارپذیری، همگنی بودن، قابلیت پیش‌بینی داشتن، قابلیت تأیید یا ابطال‌پذیری و… را داراست. در این مقاله، اصطلاح اخیر محور نقد خواهد بود.

۲- سطوح مختلف علوم انسانی

هدف‌گیری اصلی ما در این نوشتار، پاسخگویی به این پرسش خواهد بود که آیا این علوم علاوه بر نقصان، خطرناک و مضر نیز هستند؟ از این جهت موضوع، روش، گزاره‌ها و غایت علوم انسانی تجربی به ترتیب مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۲-۱- موضوع علوم انسانی تجربی

موضوع هر علمی عبارت است از آنچه در آن علم از احوال و عوارض ذاتی آن بحث می‌شود. پیش‌تر روشن شد موضوع و محور بحث‌های علوم انسانی تجربی، انسان متعارف، فعالیت‌ها و رفتارهای اختیاری و غیراختیاری فردی و اجتماعی انسان است اما آیا تعریف خاصی از انسان و رویکرد سکولار نسبت به این موضوع، علم مضری را در اختیار جوامع بشری قرار می‌دهد؟ و آیا فرقی بین این موضوع و موضوع علوم طبیعی وجود دارد؟ این مقدار مسلم است که:

۱- دیدگاه‌های فلسفی درباره انسان با نفوذ در پارادایم علم در نظریه‌پردازی این علم اثر می‌گذارند. ارائه تصویری از انسان به عنوان حیوان ابزارساز یا اعتبارساز یا حیوان اجتماعی یا گمگ درنده یا حیوان جنسی یا حیوان اقتصادی و… موجب خواهد شد علوم انسانی آکنده از گزاره‌هایی شود که از قوانین این موضوع با تعریف خاص حکایت کند.

۲- در سلسله مراتب معرفتی پارادایم حد واسط بین فلسفه و علم است و پیش‌فرض‌های منطقی علم را ارائه می‌کند. در علوم انسانی

آیا علوم انسانی سکولار است؟!

■ **قاسم ترخان** ■

مقابله با استقرارِی فرانسیس بیکن، مطرح شد تا جایگاهی برای خلاقیت و نظریه‌پردازی عالمان در نظر گرفته شود. این دیدگاه بعدها از سوسی فیلسوفان علم همچون: پوپر، لاکاتوش، فایرلیند، کوهن و دیگران که بر تأثیر پیش‌فرض‌های غیرتجربی در نظریه‌های علمی معتقدند به چالش کشیده شد. برای مثال بر اساس نظریه معرفت‌شناختی پوپر، تعلقات و تمنیات، جایگاه وثیقی در آزمون نظریه‌ها دارند. بر این اساس اینکه گفته می‌شود علوم تجربی اعم از طبیعی و اجتماعی بیاتگر واقعیت‌هاستند (واقع‌نمایند) و نسبت به ارزش‌ها و بینش‌های قومی و قرنی بی‌طرفند و معارف دینی نباید، حتی نمی‌توانند در ساختن سهمی داشته باشند، وجهی ندارد، زیرا مجموعه تعلقات و تمنیات جامعه‌عالمان می‌تواند از چشمه‌های ژرف و جوشان کلام الهی و آموزش‌های انبیا و اوصیا آبیاری و تغذیه شود و بدین صورت در تقویم علوم طبیعی و اجتماعی نقش داشته باشند.

۲- تفکیک رایشنایخ (کشف/داوری) مبتنی بر تفکیک ارزش/واقعیت است؛ به این معنا که قلمرو رنگین (ارزشی) و قلمرو داوری، سیاه و سفید یا غلط و درست (واقعی) است. این تفکیک اثبات‌گرایانه *ارزش/واقعیت (موازی با دین/علم)* پذیرفتنی نیست، زیرا دلیلی پیشینی وجود ندارد که دنیای واقعیت، سیاه و سفید و فارغ از ارزش است.

۴- پیش‌فرض‌ها اعم از دینی و غیردینی، نقشی بیش از تحریک انگیزه علم‌جویی و روان‌شناختی دارند، بلکه سنخ حدس‌ها و فرضیه‌های عالم را رقم می‌زنند و نقشی «سازنده» (constructive) دارند. به عبارت دیگر؛ همان‌گونه که بیان شد هر نظریه‌ای نمی‌تواند در هر چارچوب متافیزیکی قرار گیرد. قرار گرفتن نظریه‌های مختلف در یک چارچوب، حاکی از پذیرفتن قدر مشترکی از آن است.

دیدگاه سوم: از آنچه در بحث پارادایم‌ها و نقد دیدگاه دوم بیان شد، روشن شد که برخی به تأثیر پیش‌فرض‌ها و… حتی در مقام داوری نظریه‌ها اعتقاد دارند. به طور خلاصه این دیدگاه بر این باور است که در طول تاریخ، دانشمندان به دلیل مبانی (مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و دین‌شناختی) و اعتقادات گوناگونی که داشته‌اند، نظریه‌های گوناگون و گاهی متضاد ارائه کرده‌اند. نمونه‌های زیادی از گزاره‌های علوم انسانی وجود دارد که از مبانی سکولار به صورت مستقیم یا غیرمستقیم تأثیر پذیرفته است و مدعای این دیدگاه را تأیید می‌کند. تلقی پوزیتیویسم منطقی نسبت به بی‌معنایی گزاره «خداوجود دارد»، نظریه آگوست کنت درباره منشأ دین، تفسیر متفاوت فروید و ویلیام جیمز درباره پدیده پرستش، نظریه خانم نیگی آر، کندی و میشل فوکو درباره انقلاب اسلامی ایران و نیز نظریه ساخت‌یابی (ساخت‌بندی یا ساختارسازی) آنتونی گیندز، از نمونه‌های بارز تأثیرپذیری مستقیم نظریه‌ها از مبانی فلسفی، باورهای اعتقادی است. بر این اساس؛ اگرچه در علوم طبیعی، تغییر این پیش‌فرض‌ها الزاماً به تغییر قوانین علوم طبیعی نمی‌انجامد؛ یعنی این‌گونه نیست که گزاره‌های علوم طبیعی اسلامی با گزاره‌های علوم طبیعی غیر اسلامی متفاوت باشند، مثلاً به جای قانون جذب، به قانون دافعه برسیم و… اما در علوم انسانی در صورتی که پیش‌فرض‌ها دینی شود به نظریه‌های جدیدتری دست می‌یابیم که در تعارض با نظریه‌های سکولار خواهد بود. سکولاریزاسیون گزاره‌های علوم انسانی، نه‌تنها برای جامعه اسلامی مضر است، بلکه توصیف درستی از پدیده‌های انسانی و اجتماعی جامعه سکولار هم ارائه نمی‌دهد. محدودیت هر یک از پارادایم‌های ذکر شده در هستی‌شناسی موجب شده است حوزه معرفت‌شناسی آنها هم با محدودیت مواجه شود. هستی‌شناسی عقلانی و معرفت‌شناسی عینی‌ت‌گرا در پارادایم اثباتی، هستی‌شناسی عقلانی و معرفت‌شناسی ذهنیت‌گرا در پارادایم تفسیری و بالاخره هستی‌شناسی خلاقانه و معرفت‌شناسی ذهنیت‌گرا در پارادایم

انتقادی، باعث شده علم حاصل از این پارادایم‌ها به صورت ناقص عرضه نشود و توانایی توضیح کامل واقعیت را نداشته باشد. سیاست‌های علمی ضد و نقیض در حوزه‌های اجتماعی، انتقادی و سیاسی در نظام‌های لیبرالیستی یا مارکسیستی موجود، از ضعف هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در پارادایم‌های علمی حاکم بر این دیدگاه‌ها حکایت دارد و شاهد خوبی بر این ادعاست. با مبروری به برنامه‌های توسعه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی که در دوره‌های مختلف در ایران با توجه به نظریه‌های علمی به مرحله اجرا در آمده است، می‌توان به این نتیجه رسید که برنامه‌ریزی‌های انجام شده در این سه عرصه، بر مبانی سه‌گانه اثبات‌گرای (برنامه‌های توسعه اقتصادی عمدتاً بر این مبنا ارائه شده‌اند)، تفسیری (برنامه‌های توسعه فرهنگی را می‌توان منبعث از این مبنا دانست) و انتقادی (اغلب برنامه‌های توسعه سیاسی با چنین رویکردی ارائه شده‌اند) بوده است و از آنجا که پارادایم‌های گفته شده در برخی موارد متعارض با مبانی اسلامی است، تحقق اهداف و آرمان‌های انقلاب اسلامی را با مشکل و موانع جدی مواجه کرده است. بار دیگر تأکید بر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که تأثیرپذیری گزاره‌ها و نظریه‌ها از پارادایم‌ها، مبانی و پیش‌فرض‌ها انگونه که در دیدگاه سوم آمده است، الزاماً به معنای نسبیّت معرفت نیست، اگرچه برخی همچون پست‌مدرن‌ها به نسبیّت معرفت درغلندیده‌اند.

۴- رویکرد و غایت سکولار علوم انسانی تجربی

پوزیتیویست‌ها هدف اصلی از پژوهش‌های علمی در علوم انسانی را تبیین پدیده‌ها و کشف روابط علی بین آنها به منظور پیش‌بینی و کنترل آنها برای ارضای نیازهای انسانی می‌دانند. شکی نیست علوم تجربی (طبیعی و انسانی) از غایت و رویکردی سکولار برخوردارند. در علوم تجربی طبیعی، هدف، کارایی، فناوری و تغییر طبیعت است. امروز بسیاری از اندیشمندان غرب متظفن به این نکته شده و گفته‌اند علت همه فساده‌ها و خرابی‌ها در غرب آن است

جایگاه انسان، جامعه و ارزش‌های انسانی در نسخه‌های وارداتی

که علم، از جهت‌گیری الهی بی‌بهره است. این مشکل گریبانگیر علوم انسانی غربی هم شده است، زیرا بسیاری از نظریه‌های این علوم در جهت سلطه‌گری بر ملت‌ها ابراز می‌شود و سمت و سوی غیرالهی دارد. این علوم، به‌رغم اینکه ادعا می‌شود فقط رفتارهای انسان تحقق‌یافته را تفسیر یا تبیین می‌کنند و ارزش‌ها در اینجا دخالت نمی‌کنند، عملاً بخشی از انسان‌های محقق را گرفته و از آنها نظریه ساخته‌اند، سپس این نظریه را تعمیم داده‌اند تا انسان غیرمحقق با نگاه جامعه‌شناسی به انسان محقق تبدیل شود. از این رو، بسیاری از نظریه‌های علوم انسانی موجود، در واقع، کمک‌انسانی و توصیه‌ای دارند، نه حکم اخباری. این احکام توصیه‌ای، سکولار است و غایت آن، تحقق و دستیابی به انسان شایسته سکولار است. علوم انسانی غربی با رویکرد پوزیتیویستی اگرچه مدعی است به مباحث ارزشی ورود نمی‌کند اما خود به ارزشیابی علوم پرداخته و تنها روش تجربی و علم به معنای (Science) را ارزشمند تلقی کرده و بر عدم دخالت معیارهای دینی در ارزشیابی و سکولار بودن ارزش، همچنین بر بی‌قدری مسائل فلسفی و بی‌ارزشی ادراکات عقلی و بی‌معنایی قضایای متافیزیکی فتوا داده است. این دیدگاه هم در تضاد با دیدگاه فیلسوفان مسلمان است که ارزش دانش‌های تجربی را هم در گرو ارزش ادراکات عقلی و قضایای فلسفی می‌دانند و هم ناسازگار با پارادایم انتقادی که می‌گوید تحقیقات علمی باید ارزشمند باشد و ارزش‌هایی مانند: آزادی، رهایی‌بخشی، توانمندسازی انسان، نفی بیگانگی، رفغ سلطه و استثمار از نظام اجتماعی را دنبال کند.

■ **جمع‌بندی**

علوم انسانی اگرچه از اهمیت و جایگاه بالایی برخوردارند اما بر شرایط فعلی آن نقدهای جدی وارد است.

رهبر حکیم انقلاب، ابتدا بر مبانی مادی، تهی بودن از ارزش‌های الهی و همچنین ناکارآمدی نظریه‌های این علوم در ایران اسلامی را از جمله نقدهای اساسی علوم انسانی رایج شمرده‌اند. از این جهت این علوم نه‌تنها ناقصند، بلکه مضر ارزیابی می‌شوند. با نگاهی به موضوع، روش، نظریه‌ها و گزاره‌ها و همچنین غایت علوم انسانی رایج می‌توان شواهد قوی‌بر این دیدگاه یافت.

۱- علوم انسانی موجود نه از جهت نقصان و عدم ارائه بخشی از واقعیت- که در علوم طبیعی با تأثیرپذیری از سکولاریسم و گرنیش موضوع مادی (طبیعت) رخ داده است- بلکه از آن رو که اسباب گمراهی انسان را فراهم می‌سازند؛ مورد نکوهش و نقد جدی هستند.

در مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی موجود، انسان به عنوان موضوع این علوم به اسر مادی همچون دیگر پدیده‌های فیزیکی تقلیل یافته است. این مبانی فلسفی با تأثیرگذاری بر پارادایم‌های علم به سطح گزاره‌ها و نظریه‌های علوم انسانی نیز نفوذ کرده است. ۲- به لحاظ روش شناختی، روش تجربی با چالش‌هایی مواجه است؛ اولاً، روش‌های دیگری از سوسی پارادایم‌های علم ارائه شده است؛ ثانیاً با انکار ارزش معرفت‌شناختی عقل و وحی نمی‌توان به کشف واقع نایل آمد. پارادایم اثبات‌گرای با اصیل دانستن روش تجربی و نفی عقل و وحی به عنوان منبع شناخت و نیز پارادایم‌های دیگر با تأکید بر ذهنیت‌گرای با حفظ همان رویکرد نسبت به عقل و وحی، نسبیّت معرفت را در حوزه علوم انسانی پذیرفته‌اند.

۳- اگرچه پوزیتیویست‌ها منکر تأثیرپذیری نظریه‌ها و گزاره‌های علوم انسانی در دو مقام گمرداوری و دلاوری‌اند یا برخی این تأثیرپذیری را در مقام گردآوری نمی‌پذیرند اما بی‌گمان نظریه‌ها به صورت مستقیم و غیرمستقیم از پارادایم‌ها و پارادایم‌ها از مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و دین‌شناختی تأثیر می‌پذیرند. سیرانجام این تأثر پیدایش ۲ گونه علم- دینی و سکولار- در علوم انسانی است.

گزاره‌های سکولار علوم انسانی موجود، نه‌تنها توصیف درستی از پدیده‌های انسانی و اجتماعی جامعه سکولار ارائه نکرده‌اند، بلکه با ورود و اجرا در جامعه دینی، آثار منفی و مضری را باعث شده‌اند. ۴- رویکرد و جهت‌گیری علوم باید در جهت اهداف و ارزش‌های دینی باشد و معیارهای دینی باید در ارزشیابی علوم، دخالت داده شوند. این در حالی است که علوم انسانی غربی در خدمت سلطه‌گری است و اهداف فلسفی را دنبال نمی‌کند.

■ **استاد یاز پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی**

منبع: فصلنامه علوم انسانی – اسلامی صدرا

